سیره عملی

امام باقر علیه السلام

علی نظری منفرد



سیره عملی امام باقر (علیه السلام)

نویسنده:

علی نظری منفرد

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیره عملی امام باقر (علیه السلام)

مشخصات کتاب

مؤلف: علی نظری منفرد

پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم امام ابو جعفر،باقر العلوم،پنجمین پیشوای ما،جمعه ی نخستین روز ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود. [۱] او را «محمد» نامیدند و «ابو جعفر» کنیه و «باقر العلوم» یعنی «شکافنده ی دانشها» لقب آن گرامی است. به هنگام تولد هاله یی از شکوه و عظمت نوزاد اهل بیت را فرا گرفته بود،و همچون دیگر امامان پاک و پاکیزه به دنیا آمد. امام باقر (ع) از دو سو- پدر و مادر- نسبت به پیامبر و حضرت علی و زهرا علیهم السلام می رساند،زیرا پدر او امام زین العابدین فرزند امام حسین،و مادر او بانوی گرامی «ام عبد الله» [۲] دختر امام مجتبی علیهم السلام است. عظمت امام باقر (ع) زبانزد خاص و عام بود،هر جا سخن از والایی هاشمیان و علویان و فاطمیان به میان می آمد او را یگانه وارث آن همه قداست و شجاعت و بزرگواری می شناختند و هاشمی و علوی و فاطمیش می خواندند. راستگوترین لهجه ها و جذاب ترین چهره ها و بخشنده ترین انسانها برخی از ویژگیهای امام باقر علیه السلام است. گوشه یی از شرافت و بزرگواری آن گرامی را در گزارش زیر می خوانیم: پیامبر (ص) به یکی از یاران پارسای خود«جابر بن عبد الله انصاری» فرمود.ای جابر! تو زنده می مانی و فرزندم «محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» را که نامش در تورات «باقر» است در می یابی،بدان هنگام سلام مرا بدو برسان. پیامبر در گذشت و جابر عمری دراز یافت - و بعدها روزی به خانه

ی امام زین العابـدین آمد و امام باقر را که کودکی خرد سال بود دید،به او گفت:پیش بیا...امام باقر (ع) آمد. گفت:برو... امام بـاز گشت.جـابر انـدام و راه رفتن او را تماشا کرد و گفت:به خـدای کعبه سوگنـد آیینه ی تمام نمای پیامبر است.آنگاه از امام سجاد پرسـید این کودک کیست؟ فرمود:امام پس از من فرزندم «محمد باقر» است. جابر برخاست و بر پای امام باقر بوسه زد و گفت:فـدایت شوم ای فرزنـد پیامبر (ص)،سـلام و درود پدرت پیامبر خدا (ص) راپذیر چه او ترا سـلام رسانده است. دیدگان امام باقر پر از اشک شـد و فرمود:سـلام و درود بر پـدرم پیامبر خـدا باد تا بدان هنگام که آسـمانها و زمین پایدارند و بر تو ای جابر که سلام او را به من رساندی. [۳] .

دانش امام

دانش امام باقر علیه السـلام نیز همانند دیگر امامان از سر چشمه ی وحی بود،آنان آموزگاری نداشتند و در مکتب بشری درس نخوانـده بودنـد،«جابر بن عبد الله» نزد امام باقر (ع) می آمد و از آن حضـرت دانش فرا می گرفت و به آن گرامی مکرر عرض می کرد:ای شـکافنده ی علوم! گواهی می دهم تو در کودکی از دانشی خدا داد برخورداری [۴] . «عبد الله بن عطاء مکی» می گفت:هرگز دانشـمندان را نزد کسـی چنـان حقیر و کوچـک نیـافتم که نزد امام باقر علیه السـلام،«حکم بن عتیبه» که در چشـم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشـگاه امام باقر چونان کودکی در برابر آموزگار بود [۵] . شخصیت آسمانی و شکوه علمی امام باقر (ع) چنان خیره کننده بود که «جابر بن یزید جعفی» به هنگام

روایت از آن گرامی می گفت:«وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد...» [۶] . مردی از«عبد الله عمر» مساله یی پرسید و او در پاسخ درماند،به سئوال کننده امام باقر را نشان داد و گفت از این کودک بپرس و مرا نیز از پاسخ او آگاه ساز.آن مرد از امام پرسید و پاسخی قانع کننده شنید و برای «عبد الله عمر» بازگو کرد،عبد الله گفت:اینان خاندانی هستند که دانششان خداداد است [۷] . «ابو بصیر» می گوید:با امام باقر علیه السلام به مسجد مدینه وارد شدیم،مردم در رفت و آمد بودند.امام به من فرمود:از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟از هر که پرسیدم آیا ابوجعفر را دیده ای پاسخ منفی شنیدم،در حالیکه امام در کنار من ایستاده بود.در این هنگام یکی از دوستان حقیقی آن حضرت «ابو هارون» که نابینا بود به مسجد در آمد.امام فرمود:از او نیز بپرس. از ابو هارون پرسیدم:آیا ابوجعفر را دیدی؟ فوراً پاسخ داد:مگر کنار تو نایستاده است؟ گفتم:از کجا دریافتی؟ گفت:چگونه ندانم در حالیکه او نور رخشنده یی است [۸] . و نیز«ابو بصیر» می گوید:امام باقر (ع) از یکی ازافریقائیان حال یکی از شیعیان خود به نام «راشد» را جویا شد.پاسخ داد خوب بود و سلام می رساند. امام فرمود خدا رحمتش کند. با تعجب گفت:مگر او مرده است؟ فرمود:آری. گفت:چه وقت در گذشت؟ فرمود:دو روز پس از خارج شدن تو. گفت:به خدا سوگند او بیمار نبود... فرمود:مگر هر کس می میرد به جهت بیماری است؟ آنگاه ابوبصیر از امام در مورد آن در گذشته سئوال کرد. امام فرمود:او از

دوستان و شیعیان ما بود،گمان می کنید که چشمهای بینا و گوشهای شنوایی برای ما همراه شما نیست وه چه پندار نادرستی است!به خدا سوگند هیچ چیز از کردارتان بر ما پوشیده نیست پس ما را نزد خودتان حاضر بدانید و خود را به کار نیک عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت شناخته شوید.من فرزندان و شیعیانم را به این برنامه فرمان می دهم [۹] . یکی از راویان می گوید در کوفه به زنی قرآن می آموختم،روزی با او شوخی کردم،بعد به دیدار امام باقر شتافتم،فرمود: آنکه (حتی) در پنهان مرتکب گناه شود خداوند به او اعتنا و توجهی ندارد،به آن زن چه گفتی؟ از شرمساری چهره ام را پوشاندم و توبه کردم،امام فرمود:تکرار نکن [۱۰] .

اخلاق امام باقر

مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه ی امام بسیار می آمد و به آن گرامی می گفت: «...در روی زمین بغض و کینه ی کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچکس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم!و عقیده ام آنست که اطاعت خدا و پیامبر و امیر مؤمنان در دشمنی با توست،اگر می بینی به خانه ی تو رفت و آمد دارم بدان جهت است که تو مردی سخنور و ادیب و خوش بیان هستی!» در عین حال امام علیه السلام با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت.چندی بر نیامد که شامی بیمار شد و مرگ را رویا روی خویش دید و از زندگی نومید شد،پس وصیت کرد که چون در گذرد ابو جعفر«امام باقر»

بر او نماز گزارد. شب به نیمه رسید و بستگانش او را تمام شده یافتند،بامداد وصی او به مسجد آمد و امام باقر علیه السلام را دید که نماز صبح به پایان برده و به تعقیب [۱۱] نشسته است،و آن گرامی همواره چنین بود که پس از نماز به ذکر و تعقیب می پرداخت. عرض کرد:آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و خود چنین خواسته که شما بر او نماز گزارید. فرمود:او نمرده است...شتاب مکنید تا من بیایم. پس برخاست و وضو و طهارت را تجدید فرمود و دو رکعت نماز خواند و دستها را به دعا برداشت،سپس به سجده رفت و همچنان تا بر آمدن آفتاب،در سجده ماند،آنگاه به خانه ی شامی آمد و بر بالین او نشست و او را صدا زد و او پاسخ داد،امام او را بر نشانید و پشتش را به دیوار تکیه داد و شربتی طلبید و به کام او ریخت و به بستگانش فرمود غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت. دیری بر نیامد که شامی شفا یافت و به نزد امام آمد و عرض کرد: «گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی...» [۱۲] . «محمد بن منکدر»- از صوفیان آن روزگار- می گوید: در روز بسیار گرمی از مدینه بیرون رفتم،ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم-همراه با دو تن از غلامانشان- یا دو تن از دوستانش - از سرکشی به مزرعه ی خویش باز می گردد با خود گفتم:مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی در پی دنیاست!باید او را پند دهم. نزدیک آمدم و سلام کردم،امام در حالی که عرق

از سر و رویش می ریخت با تندی پاسخم داد. گفتم:خدا ترا به سلامت بدارد آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال در پی دنیا می رود!اگر در این حالت مرگ در رسد چه می کنی؟ فرمود به خدا سوگند اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود زیرا من بدینوسیله خود را از تو و دیگر مردمان بی نیاز می سازم،از مرگ در آن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم. گفتم:رحمت خدا بر تو باد،می پنداشتم که شما را پند می دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی [۱۳] .

امام و امویان

امام چه خانه نشین باشد و چه در متن اجتماع در مقام امامتش تفاوتی رخ نمی دهد زیرا امامت چونان رسالت،منصبی است خدایی و مردمان را نمی رسد که بدلخواه خویش امامی برگزینند. غاصبان و متجاوزان همواره به مقام والای امام رشک می بردند و به هر وسیله برای غصب و تصرف حکومت و خلافت که ویژه ی امامان بود دست می یازیدند و در راه این منظور از هیچ جنایتی نیز باک نداشتند.امامت امام در زمان خلافت ولید و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بوده است. برخی از دوران امامت امام باقر علیه السلام مقارن حکومت ظالمانه ی هشام بن عبدالملک اموی می بود و هشام و دیگر امویان به خوبی می دانستند که اگر حکومت ظاهر را با ستم و جنایت به غصب گرفته اند هرگز نمی توانند حکومت در دلها را از خاندان پیامبر بربایند. عظمت معنوی امامان گرامی چنان گیرا بود که گاه

دشمنان و غاصبان خود مرعوب می ماندند و به تواضع برمی خاستند: هشام در یکی از سالها به حج آمده بود و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز جزو حاجیان بودند،روزی امام صادق (ع) در اجتماع عظیم حج ضمن خطابه یی فرمود: «سپاس خدای را که محمد (ص) را به راستی فرستاد و ما را به او گرامی ساخت،پس ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم،رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شور بخت آنکه با ما دشمنی ورزد». امام صادق علیه السلام بعدها می فرمود:گفتار مرا به هشام خبر بردند ولی متعرض ما نشد تا به دمشق بازگشت و ما نیز به مدینه برگشتیم به حاکم خود در مدینه فرمان داد تا من و پدرم را به دمشق بفرستد. به دمشق در آمدیم و هشام تا سه روز ما را بار نداد،روز چهارم بر او وارد شدیم،هشام بر تخت نشسته بود و درباریان در برابرش به تیر اندازی و هدف گیری سرگرم بودند. هشام پدرم را به نام صدا زد و گفت:با بزرگان قبیله ات تیراندازی کن. پدرم فرمود:من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است،مرا معذور دار. هشام اصرار ورزید و سوگند داد که باید این کار را بکنی و به پیر مردی از بنی امیه گفت کمانت را به او بده پدرم کمان برگرفت و تیری به زه نهاد و پرتاب کرد،اولین تیر درست در وسط هدف نشست،دومین تیر را در کمان نهاد و چون نشست از پیکان برداشت بر پیکان تیر اول فرود آمد و آن را شکافت،تیر سوم بر دوم

و چهارم بر سوم...و نهم بر هشتم نشست،فریاد از حاضران برخاست،هشام بی قرار شد و فریاد زد: آفرین اباجعفر!تو در عرب و عجم سر آمد تیراندازانی،چطور می پنداری زمان تیراندازی تو گذشته است...و در همان هنگام تصمیم بر قتل پدرم گرفت و سر به زیر افکنده فکر می کرد و ما در برابر او ایستاده بودیم،ایستادن ما طولانی شد و پدرم از این بابت به خشم آمد و آن گرامی چون خشمگین می شد به آسمان می نگریست و خشم در چهره اش آشکار می شد، هشام غضب او را دریافت و ما را به سوی تخت خود فرا خواند و خود برخاست و پدرم را در برگرفت و او را بر دست راست خود بر تخت نشانید و مرا نیز در برگرفت و بر دست راست پدرم نشاند،و با پدرم به گفتگو نشست و گفت: قریش تا چون تویی را در میان خود دارد بر عرب و عجم فخر می کند،آفرین بر تو،تیراندازی را چنین از چه کسی و در چند مدت آموخته یی؟ پدرم فرمود:می دانی که مردم مدینه تیراندازی می کنند و من در جوانی مدتی به این کار می پرداختم و بعد ترک کردم تا هم اکنون که تو از من خواستی. هشام گفت از آنگاه که خویش را شناختم تا کنون تیراندازی بدین زبردستی ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین چون تو بر این هنر توانا باشد،آیا فرزندت جعفر نیز می تواند همچون تو تیراندازی کند؟ فرمود:ما «کمال» و «تمام» را به ارث می بریم،همان کمال و تمامی که خدا بر پیامبرش فرود آورد آنجا که

می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۱۴] ...زمین از کسی که بر این کارها کاملاً توانا باشد خالی نمی ماند. چشم هشام با شنیدن این جملات در حدقه گردید و چهره اش از خشم سرخ شد،اندکی سر فرو افکند و دوباره سر برداشت و گفت:مگر ما و شما از دودمان «عبد مناف» نیستیم که در نسبت برابریم؟ امام فرمود:آری اما خدا ما را ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است. پرسید:مگر خدا پیامبر را از خاندان «عبد مناف» به سوی همه ی مردم و برای همه ی مردم از سفید و سیاه و سرخ نفرستاده است؟ شما از کجا این دانش را به ارث برده اید در حالیکه پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود و شمایان پیامبر نیستید؟ امام بی درنگ فرمود:خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «زبانت را پیش از آنکه به تو وحی شود برای خواندن قرآن حرکت مده» [۱۵] پیامبری که به تصریح این آیه زبانش تابع وی است به ما ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است و به همین جهت با برادرش علی (ع) اسراری را می گفت که به دیگران هرگز نگفت و خداوند در این باره می فرماید: «و تعیها اذن واعیه» [۱۶] - یعنی آنچه به تو وحی می شود و اسرار تو را- گوشی فرا گیرنده فرا می گیرد. و پیامبر خدا به علی (ع) فرمود:از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد.و نیز علی بن ابیطالب (ع) در کوفه فرمود «پیامبر خدا هزار در از دانش به روی من گشود که از

هر در هزار در دیگر گشوده شد»... همانطور که خداوند پیامبر را کمالاتی ویژه داد پیامبر (ص) نیز علی (ع) را برگزید و چیزهایی به او آموخت که به دیگران نیاموخت و دانش ما از آن منبع فیاض است و تنها ما آن را به ارث برده ایم نه دیگران. هشام گفت:علی مدعی علم غیب بود حال آنکه خدا کسی را بر غیب دانا نساخت. پدرم فرمود:خدا بر پیامبر خویش کتابی فرود آورد که در آن همه چیز از گذشته و آینده تا روز رستخیز بیان شده است زیرا در همان کتاب می فرماید: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیئی» [۱۷] بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده ی همه چیز است - و در جای دیگر فرمود: «همه چیز را در کتاب روشن به حساب آورده ایم» [۱۸] و نیز:هیچ چیز را در این کتاب فرو گذار نکردیم» [۱۹] و خداوند به پیامبر فرمان داد همه ی اسرار قرآن را به علی بیاموزد،و پیامبر به امت می فرمود:علی از همه ی شما در قضاوت داناتر است...هشام ساکت ماند...و امام از بارگاه او خارج شد. [۲۰] .

امام با مخالفان احتجاج می کند

«عبد الله بن نافع» از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود و می گفت:اگر در روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد که در کشتن «خوارج نهروان» حق با علی بوده است من بدو روی خواهم آورد.اگر چه در مشرق یا مغرب بوده باشد. به عبدالله گفتند:آیا می پنداری فرزندان علی (ع) نیز نمی توانند به تو ثابت کنند؟گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند:این خود سند نادانی توست!مگر ممکن است در

دودمان حضرت علی (ع) دانشمندی نباشد؟!پرسید:در این زمان دانشمندشان کیست،امام باقر علیه السلام را به او معرفی کردند و او بـا یاران خویش به مـدینه آمـد و از امام تقاضای ملاقات کرد... امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد بار و بنه ی او را فرود آورد و به او بگویـد فردا نزد امـام حاضـر شود. بامـداد دیگر عبـدالله با یاران خویش به مجلس امام آمـد و آن گرامی نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فرا خواند و چون همه گرد آمدند امام در حالیکه جامه ای سـرخ فام بر تن داشت و دیـدارش چون مـاه فریبنـده و زیبا بود فرمود: سـپاس ویژه خـدایی است که آفریننـده ی زمان و مکان و چگونگی هاست حمد خـدایی را کـه نـه چرت دارد و نـه خـواب آنچه در آسـمانها و زمین است ملـك اوست...گـواهم که جز«الله» خـدایی نیست و «محمـد» بنـده ی برگزیـده و پیـامبر اوست،سـپاس خـدایی را که به نبـوتش مـا را گرامی داشت و به ولاـیتش مـا را مخصوص گردانیـد. ای گروه فرزنـدان مهاجر و انصار!هر کـدامتان فضـیلتی از علی بن ابیطالب به خاطر داریـد بگویید. حاضـران هر یك فضـیلتی بیان کردند تا سـخن به «حدیث خیبر» رسید،گفتند:پیامبر در نبرد با یهودان خیبر،فرمود. «لاعطین الرایه غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله،کراراً غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه» «فردا پرچم را به مردی می سـپارم که دوستدار خـدا و پیـامبر است و خـدا و پیـامبر نیز او را دوست می دارنـد،رزم آوری است که هرگز فرار نمی کنـد و از نبرد فردا باز نمی گردد

تا خداونـد به دست او حصار یهودان را فتـح فرمایـد». -و دیگر روز پرچم را به امیرمؤمنان سپرد و آن گرامی با نبردی شـگفتی آفرین یهودان را منهزم سـاخت و قلعه ی عظیم آنـان را گشود. امام باقر (ع) به عبـدالله بن نافع فرمود:درباره ی این حـدیث چه می گـویی؟ گفت:حـدیث درسـتی است امـا علی بعـدها کـافر شـد و خـوارج را به نـاحق کشت! فرمـود:مـادرت در سـوگ تو بنشیند،آیا خدا آنگاه که علی را دوست می داشت می دانست که او«خوارج» را می کشد یا نمی دانست؟اگر بگویی خدا نمی دانست کـافر خـواهی بود. گفت:می دانست. فرمود:خـدا او را بـدان جهت که فرمـانبردار اوست دوست می داشت یـا به جهت نافرمـانی و گنـاه. گفت:چـون فرمـانبردار خـدا بـود خداونـد او را دوست می داشت (یعنی اگر در آینـده نیز گناهکـار می بود خداونـد می دانست و هرگز دوسـتدار او نمی بود پس معلوم می شود کشـتن خوارج طـاعت خـدا بوده است) فرمود:برخیز که محکوم شـدی و جوابی نداری. عبدالله برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر» [۲۱] -اشـاره به آنکه حقیقت چون سپیـده صـبح آشـکار شـد - و گفت «خـدا بهتر می دانـد رسـالت خویش را در چه خاندانی قراردهد» [۲۲] و [۲۳] .

ضرب سکه ی اسلامی به دستور امام باقر

برخی از دانشـمندان این موضوع را به امام سـجاد علیه السلام نسبت داده اند و برخی دیگر گفته اند امام باقر (ع) به دستور امام سجاد علیه السـلام این پیشـنهاد را کرده است.برای اطلاع بیشتر به کتاب العقـد المنیر ج ۱ مراجعه شود. در سـده ی اول هجری صنعت کاغذ در

انحصار رومیان بود و مسیحیان مصر نیز که کاغذ می ساختند به روش رومیان و بنا بر مسیحیت نشان «اب و ابن و روح» بر آن می زدند، «عبدالملک اموی» مرد زیرکی بود،کاغذی از اینگونه را دید و در مارک آن دقیق شد و فرمان داد آن را برای او به عربی ترجمه کنند،و چون معنای آن را دریافت خشمگین شد که چرا در مصر که کشوری اسلامی است باید مصنوعات چنین نشانی داشته باشد،بی درنگ به فرماندار مصر نوشت که از آن پس بر کاغذها شعار توحید - شهد الله انه لا اله الا هو - بنویسند و نیز به فرمانداران سایر ایالات اسلامی نیز فرمان داد کاغذهایی را که نشان مشرکانه ی مسیحیت دارد از بین ببرند و از کاغذهای جدید استفاده کنند. کاغذهای جدید با نشان توحید اسلامی رواج یافت و به شهرهای روم نیز رسید و خبر به قیصر بردند و او در نامه ای به «عبدالملک»نوشت: صنعت کاغذ همواره با نشان رومی می بود و اگر کار تو در منع آن درست است پس خلفای گذشته ی اسلام خطا کار بوده اند و اگر آنان به راه درست رفته اند پس تو در خطا هستی [۲۴] ، من همراه این نامه برای تو هدیه ای لایق فرستادم و دوست دارم که اجناس نشان دار را به حال سابق واگذاری و پاسخ مثبت تو موجب سپاسگزاری ما خواهد بود.عبدالملک هدیه را نپذیرفت و به قاصد قیصر گفت:این نامه پاسخی ندارد. قیصر دیگر بار هدیه ای دو چندان دفعه ی پیش برای او گسیل داشت و نوشت: گمان می کنم چون هدیه

را ناچیز دانستی نپـذیرفتی،اینک دو برابر فرسـتادم و مایلم هـدیه را همراه با خواسـته ی قبلی من بپذیری.عبدالملک باز هدیه را رد کرد و نـامه را نیز بی جـواب گـذاشت. قیصـر این بـار به عبـدالملک نـوشت:دوبـار هـدیه ی مرا رد کردی و خواسـته مرا بر نیـاوردی برای سوم بار هـدیه را دو چنـدان سابق فرسـتادم و سوگنـد به مسـیح اگر اجناس نشان دار را به حال پیش برنگردانی فرمان می دهم تا زر و سـیم را با دشـنام به پیامبر اسـلام سکه بزنند و تو می دانی که ضرب سکه ویژه ی ما رومیان است،آنگاه چون سـکه ها را با دشـنام به پیامبرتان ببینی عرق شرم بر پیشانیت می نشیند،پس همان بهتر که هدیه را بپذیری و خواسته ی ما را بر آوری تا روابط دوسـتانه مان چون گذشته پا بر جا بماند. عبدالملک در پاسخ بیچاره ماند و گفت فکر می کنم که ننگین ترین مولودی که در اسـلام زاده شـده من باشم که سـبب این کار شـدم که به رسول خـدا (ص) دشـنام دهند و با مسـلمانان به مشورت پرداخت ولی هیچکس نتوانست چاره ای بیندیشد،یکی از حاضـران گفت:تو خود راه چاره را می دانی اما به عمد آن را وا می گـذاری! عبـدالملک گفت:وای بر تو،چاره ای که من می دانم کـدامست؟ گفت:بایـد از «باقر» اهل بیت چاره ی این مشـکل را بجویی. عبـدالملک گفتار او را تصـدیق کرد و به فرماندار مدینه نوشت «امام باقر» (ع) را با احترام به شام بفرسـتد،و خود فرستاده ی قیصر را در شام نگه داشت تا امام علیه السلام به شام آمد و داستان را

به او عرض کردند،فرمود: تهدید قیصر در مورد پیامبر (ص) عملی نخواهد شد و خداوند این کار را بر او ممکن نخواهد ساخت و راه چاره نیز آسان است،هم اکنون صنعتگران را گرد آور تا به ضرب سکه بپردازند و بر یک رو سوره ی توحید و بر روی دیگر نام پیامبر(ص) را نقش کنند و بدین ترتیب از مسکوکات رومی بی نیاز می شویم.و توضیحاتی نیز در مورد وزن سکه ها فرمود تا وزن هر ده درهم از سه نوع سکه هفت مثقال باشد [۲۵] و نیزفرمود نام شهری که در آن سکه می زنند و تاریخ سال ضرب را هم بر سکه ها درج کنند. عبدالملک دستور امام را عملی ساخت و به همه ی شهرهای اسلامی نوشت که معاملات باید با سکه های جدید انجام شود و هر کس از سابق سکه ای دارد تحویل دهد و سکه ی اسلامی دریافت دارد،آنگاه فرستاده ی قیصر را از آنچه انجام شده بود آگاه ساخت و باز گرداند. قیصر را از ماجرا خبر دادند و درباریان از او خواستند تا تهدید خود را عملی سازد،قیصر گفت: من خواستم عبدالملک را به خشم آورم و اینک این کار بیهوده است چون در بلاد اسلام دیگر با پول رومی معامله نمی کنند [۲۶] .

اصحاب امام باقر

در مکتب امام ابوجعفر باقر العلوم - که درود فرشتگان بر او- شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند که اینک به نام برخی از آنان اشاره می شود: ۱-«ابان بن تغلب»: محضر سه امام را دریافته بود - امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام

– ابان از شخصیتهای علمی عصر خود بود و در تفسیر،حدیث،فقه، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت.والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر (ع) بدو فرمود در مسجد مدینه بنشین و برای مردمان فتوی بده زیرا دوست دارم مردم چون تویی را در میان شیعیان ما ببینند. ابان هر وقت به مدینه می آمد حلقه های درس می شکست و در مسجد جایگاه خطابه ی پیامبر را برای تدریس او خالی می کردند. چون خبر درگذشت ابان را به امام صادق (ع) عرض کردند فرمود:به خدا سوگند مرگ ابان قلبم را به درد آورد. [۲۷] . ۲–«زراره»:دانشمندان شیعه میان پروردگان امام باقر و امام صادق علیهما السلام شش تن را برتر می شمرند و زراره یکی از آنهاست.امام صادق (ع) خود می فرمود:اگر «برید بن معاویه» و «ابو بصیر» و «محمد بن مسلم» و «زراره» نمی بودند آثار پیامبری (معارف شیعه) از میان می رفت،آنان بر حلال و حرام خدا امینند.و باز می فرمود:«برید» و «زراره» و «محمد بن مسلم» و «احول» در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمانند. زراره در دوستی امام چنان استوار بود که امام صادق علیه السلام ناگزیر شد برای حفظ جان او به عیبجویی و بدگویی او تظاهر کند و در پنهان بدو پیام داد اگر از تو بدگویی می کنم برای ایمن داشتن توست زیرا دشمنان،ما را به هر کس علاقمند ببینند به آزار او می کوشند...و تو به دوستی ما شهرت داری و من ناچارم چنین تظاهر کنم...زراره از قرائت و فقه و کلام و شعر و ادب عرب بهره ای گسترده داشت و نشانه های

فضیلت و دینداری در او آشکار بود. [۲۸] . ۳-«کمیت اسدی»:شاعری سر آمد بود و زبان گویایش در قالب نغز شعر در دفاع از اهل بیت سخنان پر مغز می سرود،شعرش چنان کوبنده و رسواگر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد. بازگو کردن حقایق و به ویژه دفاع از اهل بیت پیامبر در آن زمان چنان خطرناک بود که جز مردان مرد جرات اقدام بدان نداشتند،و کمیت از قویترین چهره هایی است که در دوران حکومت اموی از مرگ نهراسید و تا آنجا که یارایش بود حق گفت و سیمای امویان را بر مردم آشکار ساخت. کمیت در برخی از اشعار خویش امامان راستین را در برابر بنی امیه چنین معرفی می کند: «آن راهبران دادگر همچون بنی امیه نیستند که انسانها و حیوانها را یکی بدانند،آنان همچون عبدالملک و ولید و سلیمان و هشام اموی نیستند که چون بر منبر نشینند سخنانی بگویند که خود هرگز عمل نمی کنند،امویان سخنان پیامبر را می گویند اما خود کارهای زمان جاهلیت را انجام می دهند» [۲۹] . کمیت شیفته ی امام باقر (ع) بود و در راه این مهر خویشتن را فراموش می کرد،روزی در برابر امام و در مدح او اشعار شیوایی را که سروده بود می خواند،امام به کعبه رو کرد و سه بار فرمود: خدایا کمیت را رحمت کن آنگاه به کمیت فرمود صد هزار درهم از خاندانم برای تو جمع آوری کرده ام. کمیت گفت:به خدا سوگند هرگز سیم و زر نمی خواهم،فقط یکی از پیراهنهای خود را به من عطا فرمایید.و امام پیراهن خود را

به او داد. [۳۰] . روزی دیگر در خـدمت امام باقر نشسـته بود،امام به دلتنگی از زمانه این شـعر بر خواند: ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شاتم او حاسـد «رادمردانی که مردم در پناهشان زنـدگی می کردنـد رفتند و جز حسودان یا بدگویان کسـی باقی نمانـده است» کمیت فوراً پاسـخ داد: و بقی علی ظهر البسـیطه واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد «اما بر روی زمین یک تن از آن بزرگ مردان بـاقی است که هم او مراد جهانیـان است و تو آن یک تن هستی.» [۳۱] . ۴-«محمد بن مسلم»:فقیه اهل بیت و از یـاران راستین امـام بـاقر و امـام صـادق علیهما السـلام بود،چنانکه گفتیم امام صادق (ع) او را یکی از آن چهار تن به شمـار آورده که آثـار پیـامبری بوجودشان پا بر جا و باقی است. محمـد کوفی بود و برای بهره گرفتن از دانش بیکران امام باقر (ع) به مـدینه آمـد و چهـار سـال در مـدینه مانـد. «عبـدالله بن ابی یعفور» می گویـد به امـام صادق (ع) عرض کردم گاه از من سئوالاتی می شود که پاسخ آن را نمی دانم و به شما نیز دسترسی ندارم،چه کنم؟ امام «محمد بن مسلم» را به من معرفی کرد و فرمود:چرا از او نمی پرسی [۳۲] . در کوفه زنی شب هنگام به خانه ی محمد بن مسـلم آمد و گفت:همسـر پسـرم مرده است و فرزندی زنده در شکم دارد،تکلیف ما چیست؟ «محمد بن مسلم»گفت:بنابر آنچه امام باقر العلوم (ع) فرموده است باید شکم او را بشکافند و بچه را بیرون آورند،سپس مرده را دفن کنند. آنگاه از زن

پرسید مرا از کجا یافتی؟ زن گفت:این مساله را به نزد «ابو حنیفه» بردم و او گفت در این باره چیزی نمی دانم ولی به نزد محمد بن مسلم برو و اگر فتوایی داد مرا آگاه ساز... دیگر روز محمد بن مسلم در مسجد کوفه «ابو حنیفه» را دید که در جمع اصحاب خویش همان مساله را طرح کرده می خواهد پاسخ را به نام خود به آنان بگوید! «محمد» به طعنه سرفه یی کرد و ابوحنیفه دریافت و گفت «خدایت بیامرزد بگذار زندگی کنیم» [۳۳] .

شهادت امام باقر

امام گرامی باقر العلوم،هفتم ذیحجه ی سال ۱۱۴ هجری در پنجاه و هفت سالگی در زمان ستمگر اموی «هشام بن عبدالملک» مسموم و شهید شد،در شامگاه وفات به امام صادق علیه السلام فرمود:«من امشب جهان را بدرود خواهم گفت،هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد» دیگر روز تن پاک آن دریای بیکران دانش خدایی را در خاک بقیع کنار آرامگاه امام مجتبی و امام سجاد علیهما السلام به خاک سپردند،سلام خدا بر او باد [۳۴] . و اینک در نشیب پایان موجی از دانش آن گرامی را در سخنان زیر به تماشا بنشینیم: دروغ خرابی ایمان است [۳۵] . مؤمن،ترسو و حریص و بخیل نمی شود [۳۶] . حریص بر دنیا همچون کرم ابریشم است که هر چه پیله را بر خود بیشتر بپیچد بیرون آمدنش مشکلتر می شود [۳۷] . از طعن بر مؤمنان بپرهیزید [۳۸] . برادر مسلمانت را دوست بدار و برای او آنچه برای خود می خواهی

بخواه و آنچه را بر خود نمی پسندی بر او نپسند [۳۹] . ...اگر مسلمانی برای دیدار یا حاجتی به خانه ی مسلمانی بیاید و او در خانه باشد و اجازه ی ورود به او ندهد و خود نیز به دیدار او بیرون نیاید،پیوسته این صاحب خانه در لعنت خدا خواهد بود تا آنگاه که یکدیگر را ملاقات کنند [۴۰] . همانا خداوند با حیا و بردبار را دوست می دارد [۴۱] . آنکه خشمش را از مردم باز دارد خداوند عذاب قیامت را از او باز دارد [۴۲] . آنانکه امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند بد مردمانی هستند [۴۳] . همانا خداوند بنده یی را که دشمن داخل خانه ی او شود و او با وی مبارزه نکند دشمن دارد [۴۴] .

پاورقی

[۱] مصباح المتهجد شیخ طوسی ص ۵۵۷.

[۲] امام صادق (ع) درباره «ام عبد الله» فرمود از زنهای با ایمان و پرهیزکار و نیکو کار بود... تواریخ النبی و الآل تستری ص ۴۷.

[۳] امالی شیخ صدوق ص ۲۱۱ چاپ سنگی.

[۴] علل الشرایع شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۲۲ چاپ قم.

[۵] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی.

[۶] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی.

[۷] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۹ چاپ نجف.

[۸] بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج راوندی.

[۹] بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج روائدی. [

[۱۰] بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲۴۷ به نقل از خرائج رواندی.

[۱۱] تعقیب:دعاها و ذکرهایی است که بدون فاصله پس از نماز می خوانند.

[۱۲] امالی شیخ طوسی ص ۲۶۱ چاپ

سنگی با اختصار.

[۱۳] ارشاد مفید چاپ آخوندی ص ۲۴۷.

[۱۴] سوره ی مائده آیه ی ۳.

[۱۵] سوره ی القیامه آیه ی ۱۶.

[۱۶] سوره ی الحاقه آیه ی ۱۲.

[۱۷] سوره ی نحل آیه ی ۸۹.

[۱۸] سوره ی یس آیه ی ۱۲.

[۱۹] سوره ی انعام آیه ی ۳۸.

[۲۰] دلائل الامامه طبری شیعی ص ۱۰۴- ۱۰۶ چاپ دوم نجف با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات.

[۲۱] سوره ی بقره آیه ی ۱۸۷.

[۲۲] سوره ی انعام آیه ی ۱۲۴.

[۲۳] مستفاد از کافی ج ۸ ص ۳۴۹.

[۲۴] قیصر با این مقدمه می خواست تعصب عبدالملک را بر انگیزد تا برای تصویب کار خلفای گذشته از منع کاغذ رومی دست باز دارد.

[۲۵] امام علیه السلام فرمود:سه نوع سکه ضرب شود،نوع اول هر درهم یک مثقال و ده درهم آن ۱۰ مثقال،و نوع دوم هر ده درهم ۶ مثقال و نوع سوم هر ده درهم ۵ مثقال باشد بدین ترتیب هر سی درهم از سه نوع ۲۱ مثقال می شد و این برابر با سکه های رومی بود و مسلمانان موظف بودند سی درهم رومی که ۲۱ مثقال بود بیاورند و سی درهم جدید بگیرند.

[۲۶] «المحاسن و المساوی بیهقی»ج ۲ ص ۲۳۲- ۲۳۶ چاپ مصر- «حیوه الحیوان دمیری» چاپ سنگی ص ۲۴با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات توجه:در این داستان خواندیم که سکه های اسلامی در زمان امام باقر (ع) به صلاح دید آن بزرگوار ساخته و رائج شده است و این مطلب با آنچه در برخی از کتابها آمده است که در زمان حضرت علی (ع) در بصره به دستور آن حضرت سکه

هـای اسـلامی زده شـده و آن حضـرت پـایه گـذار آن بوده منافـاتی نـدارد زیرا منظور این است که آغـاز سـکه زدن در زمان حضـرت علی علیه السـلام بوده و تکمیل و شـیوع آن در زمان امام باقر علیه السـلام انجام شده است برای اطلاع بیشتر به کتاب غایه التعدیل مرحوم سردار کابلی ص ۱۶ مراجعه شود.

[۲۷] جامع الروات ج ۱ ص ۹.

[۲۸] جامع الروات ج ۱ ص ۱۱۷ و ۳۲۴- ۳۲۵.

[۲۹] الشیعه و الحاکمون ص ۱۲۸.

[۳۰] سفینه البحار ج ۲ ص ۴۹۶.

[۳۱] منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۲ قمری ص ۷ ج ۲.

[۳۲] تحفه الاحباب محدث قمی ص ۳۵۱- جامع الرواه ج ۲ ص ۱۶۴.

[۳۳] رجال کشی ص ۱۶۲ چاپ دانشگاه مشهد.

[۳۴] به کتاب های:کافی ج ۱ ص ۴۶۹ و ج ۵ ص ۱۱۷ و بصائر الدرجات ص ۱۴۱ چاپ سنگی و تواریخ النبی و الآل تستری ص ۴۰ و انوار البهیه محدث قمی ص ۶۹ چاپ سنگی مراجعه شود.

[۳۵] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۶] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۷] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۸] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۳۹] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۰] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۱] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۲] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۳] فروع

کافی ص ۳۴۳.

[۴۴] وسائل الشیعه ج ۲ ص ۴۳۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

